

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۵ آذر ۱۳۹۹
 موضوع جزئی: آیه ۳۵ _ بخش دوم _ شواهد ارشادی بودن نهی _
 مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۴۲
 مطلب دوم: منهی عنه؛ قرب یا أكل؟
 جلسه: ۱۸

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَاللّٰعْنَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اٰمِیْنَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در بخش دوم آیه ۳۵ چند مطلب باید مورد بررسی قرار بگیرد. مطلب اول این بود که نهی در «لا تقربا» آیا تحریمی است یا تنزیهی است و یا ارشادی؟
 ادله تحریمی بودن نهی را ذکر کردیم و گفتیم که این نهی، نهی تحریمی نیست.
 اما اینکه این نهی تحریمی نیست، پس چیست؟ آیا تنزیهی است یا ارشادی؟ به نظر می‌رسد که این نهی، نهی ارشادی است.

نهی ارشادی همانند امر ارشادی در واقع ارشاد می‌کند مخاطب را به آثار و عوارض این عمل یا ترکش. مثال معروف برای امر و نهی ارشادی اوامر و نواهی طبیب به مریض است. اینجا ما شواهدی داریم مبنی بر اینکه این نهی، نهی ارشادی است نه نهی تحریمی. ادله قائلین به تحریمی بودن نهی را ما رد کردیم و حال می‌خواهیم ببینیم که به چه دلیل ارشادی است.

شواهد ارشادی بودن نهی

شاهد اول

یک شاهد این است که در ضمن بیان داستان حضرت آدم، در سوره های مختلف مانند اعراف و طاهها، خداوند متعال به عواقب سوء مخالفت با این اوامر و نواهی اشاره کرده است. مثلا فرموده: «فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی». اینکه خطاب به آدم میفرماید این ابلیس دشمن تو و زوج تو است، دارد هشدار می‌دهد که شما را از بهشت خارج نکند که اگر چنین شود، «فتشقی».

یا مثلا اینکه امر می‌کند بروید در این بهشت، یعنی می‌خواهد بگوید اینجا جایی است که درد و رنج تشنگی، گرسنگی، سرما و گرما وجود ندارد و نکند کاری کنید که این رنج‌ها به سراغ شما بیاید. که البته اینچنین هم شد چون مخالفت و تمرد همان و هبوط به زمین و محفوف شدن زندگی آدم و انسان به درد و رنج‌های مختلف هم همان.

لسان این آیات که در واقع هشدار می‌دهد نسبت به عواقب تبعیت از شیطان و تمرد از دستور خداوند، قرینه ای است بر اینکه این نهی، نهی ارشادی است.

۱. سوره طاهها، آیه ۱۱۷.

شاهد دوم

شاهد دوم این است که خداوند متعال، بعد از آنکه توبه آدم پذیرفته شد، اما در عین حال نسبت به آثار وضعی آن ترمذ کاری نکرد به این معنا که آن آثار، آثار وضعی آن عمل بود و اینطور نبود که اعتبار کرده باشد و بعد آن‌ها را پاک کند. اگر این نهی، نهی ارشادی نبود، قهرا این آثار می‌توانست بعد از توبه برداشته شود، اما این آثار وضعی و تکوینی آن ترمذ بود که دیگر قابل پاک کردن نبود. این مثل همه آثار وضعی که بر مخالفت یا مخالفت اوامر یا نواهی مترتب می‌شود، اینجا هم همینطور. لذا این هم می‌تواند یک شاهد باشد مبنی بر اینکه این نهی، نهی ارشادی است.

البته بعضی از گناهان ولو حکم تکلیفی و آثار تکلیفی دارند، مثلا عقاب و عذاب در برزخ و آخرت دارند، اما آثار مترتب بر آن‌ها قابل پاک کردن و از بین بردن نیست. یعنی کأن یک شبه اشکالی می‌شود بر این شاهد که صرف عدم پاک شدن و از بین رفتن آثار گناه، نمی‌تواند دلیل بر ارشادی بودن باشد چون در رابطه با بعضی از احکام تکلیفی و گناهان تکلیفی هم ما می‌بینیم که ممکن است آثارش برطرف نشود.

شاهد سوم

شاهد سوم، آنچه که در مورد امر به سکونت و اکل گفته مبنی بر ارشادی بودن این دو امر، این هم می‌تواند ارشادی باشد. در جلسه گذشته توضیح دادیم که امر به اکل و امر به سکونت اوامر ارشادی اند. وقتی در جمله قبل این دو امر ارشادی باشند، یعنی «أَسْكُنْ أُنْتَ وَ زَوْجَكَ الْجَنَّةَ» و «كُلَا مِنْهَا رَغَدًا» و قهرا «وَلَا تَقْرَبَا» که در دنباله آن دو ذکر شده هم ارشادی است.

شاهد چهارم

مطلب دیگری که ذکر شده و البته تا حدودی می‌تواند قرینیت داشته باشد، فرمایش خداوند متعال است در سوره طاه که فرمود: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى». ^۱ «غوی» در واقع به معنای گمراهی است منتهی بین غوی و ضلال یا غوایت و ضلالت فرق است. ضلالت در جایی بکار می‌رود که کسی راه را گم کرده ولی هدف را بخاطر و به یاد دارد. اما غوایت در جایی بکار می‌رود که هم هدف و هم راه گم شده است. آنگاه اینکه خداوند تبارک و تعالی در مورد آدم می‌فرماید: «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، یعنی می‌خواهد بگوید راه و هدف را گم کرد. یعنی هر دو را گم کرد. حال سوال این است که این به چه دلیل قرینه ارشادی بودن است؟ می‌گوید برای اینکه اگر این حکم مولوی می‌بود، دیگر «فغوی» معنا نداشت و باید «غَضِبَ» می‌فرمود مانند: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» یعنی راه را گم کردند، هر چند هدف را به یاد داشتند.

شاید تعبیر از عصیان آدم به غوی و غوایت، می‌تواند قرینه باشد که نهی، نهی ارشادی است. عرض کردم اگر غیر از این می‌بود و مولوی می‌بود، باید می‌گفت «غَضِبَ» که بخاطر این خداوند متعال غضب کرد و جزء مغضوب^۲ علیهم واقع می‌شد و هکذا.

۱. سوره طاه، آیه ۱۲۱.

آن مطلبی هم که در جلسه گذشته گفتیم که اساساً آن عالم، عالم تکلیف نبود، درست است که اثبات ارشادی بودن نمی‌کند به یک معنا، ولی حداقلش این است که مولوی بودن را انکار و تضعیف می‌کند.

البته اینکه می‌گوییم نهی ارشادی، در واقع خود نهی ارشادی هم می‌تواند تنزیهی باشد، می‌تواند هم تحریمی باشد. همانطور که نهی مولوی می‌تواند اینچنین باشد. پس نهی «لا تَقْرَبَا» در واقع یک نهی تنزیهی ارشادی است که در آن ارشاد کرده آدم و همسرش را که اگر با این دستور مخالفت کنید، «فتکونا من الظالمین» و «فتشقی» و یعنی همان آثاری که به دنبال مخالفت پدید آمد.

سوال:

استاد: کسی که هدف را به یاد داشته باشد و راه را گم کند، یعنی راه را اشتباه می‌رود با اینکه می‌داند هدف کجاست. چنین شخصی أسوء حالاً است نسبت به کسی که هدف را گم کرده باشد.

سوال:

استاد: بله، به طور کلی میان ضلالت و غوایت کدام شدید تر است و أسوء حالاً است؟ معلوم است که ضلالت چون هدف را به یاد دارد ولی دارد اشتباه می‌رود.

سوال:

استاد: خیر، می‌داند هدف چیست ولی باز هم عوضی می‌رود. شما یکبار مقصد را گم می‌کنید و سرگردان می‌شوید، آنجا حداقل یک سرگشتگی و حیرانی وجود دارد، اما گم شدگی که شما بدانی هدف و مقصد چیست و مع ذلک این حیرانی و سرگشتگی باشد این بدتر است. در غوایت سرگشتگی محض است و اصلاً نمی‌داند کجا برود. لذا ضلالت شدید تر است از غوایت.

سوال:

استاد: خیر نمی‌توانیم بگوییم قاصر و مقصر. چون بالاخره در اینجا وقتی نهی کردند، مخالفت از روی قصور نبود بلکه از روی تقصیر بود. برای اینکه در قصور اصلاً احتمال نهی را مثلاً ندهد و این عمل را انجام دهد، اما در تقصیر احتمال را می‌دهد. لذا اینجا اینطور نبود که قصور باشد. اگر قصور می‌بود که این همه آثار و عوارض و مشکلات بعدی پدید نمی‌آمد. پس مطلب اول تکلیفش معلوم شد که این نهی از چه نوعی است.

مطلب دوم: منهی عنه؛ قرب یا اکل؟

مطلب دوم درباره این است که منهی عنه چیست؟ این نهی «لا تَقْرَبَا» آیا نهی از قرب است یا اکل؟ چون ظاهرش این است که می‌گوید به این درخت نزدیک نشوید. حال آیا نزدیک نشوید که نخوردید؟ یا اصلاً نزدیک نشوید؟ این بحث طبیعتاً از این حیث مهم است که بالاخره آن مشکلاتی که بعداً برای آدم پدید آمد و مؤاخذه ای که شد بخاطر اکل بود، یا بخاطر قرب و نزدیکی بود؟

بعضی از اهل تفسیر معتقدند که این نهی از قرب بود نه اکل. یعنی خداوند متعال از نزدیک شدن به درخت خاصی آدم و حوا را منع کرد و آدم و حوا اگر از این درخت خوردند بخاطر مخالفت با نهی از قرب بود. پس مؤاخذه آدم در واقع بخاطر قرب به هذه الشجرة بود نه اکل. یعنی چون که صد آید نود هم پیش ماست، کأن خداوند گفته بود نزدیک نشوید و اینها چون مخالفت کردند و نزدیک شدند، خوردن هم اتفاق افتاد. پس معنای «لا تقربا هذه الشجرة» معنایش نهی از قرب به این درخت است و اگر هم آدم و حوا اکل کردند و آن مسائل پیش آمد، همگی بخاطر این است که با نهی از قرب مخالفت کردند.^۱ پس یک نظر این است که این نهی، نهی از قرب است.

اما در مقابل برخی معتقدند این نهی، نهی از اکل است. نباید از این درخت می‌چشیدند، ولی آن‌ها چشیدند. اکل هم به معنای خوردن کامل نبوده، بلکه چشیدند. چون در آیه ۲۲ سوره اعراف خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «فلما ذاقا الشجرة»، یعنی وقتی که چشیدند از این درخت. درست است که کیفیت چشیدن و اکل متفاوت است ولی در اصل یکی هستند. اما مسئله این است که بالاخره اینکه نهی کرده، در واقع نهی کرده است از نه قرب و اکل، به چه دلیل؟ چون در آیه ۲۲ سوره اعراف میفرماید: «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سواتهما».^۲ پس وقتی که از این درخت چشیدند سوات و عورات این‌ها آشکار شد. یا در سوره طاهها آمده: «فأكلا منها و بدت لهما سواتهما».^۳ آشکار شدن عورات در واقع مهمترین مؤاخذه است و مترتب شده است بر اکل و ذوق الشجرة، چون این‌ها از ثمره درخت خوردند ولو اینکه خیلی هم زیاد نبود و در حد چشیدن بوده، اما این اثر را داشته که «بدت لهما سواتهما» و بعد مسائل و قضایای بعدی پیش آمد.

به نظر می‌رسد حق هم همین است و «لا تقربا» نهی از اکل کرده است. یعنی منهی^۴ عنه در «لا تقربا» اکل است نه قرب. چون هم در همین آیات قرینه و شاهد دارد که عرض کردیم و هم نظائر در آیات دیگر وجود دارد که نهی از قرب شده اما در واقع نهی از اکل است. «لا تقربوا مال الیتیم» معنایش چیست؟ یعنی اینکه مال یتیم را نخورید. بجای اینکه بگویند لا تأکل و یا به آدم و حوا بگویند لا تأکلا، به خاطر اهمیتی است که این موضوع دارد می‌گویند: «لا تقربا». اینجا عرض خداوند متعال در واقع این بوده که از آن درخت نخورید ولی به واسطه اهمیتی که اکل داشته و آثار بسیار سوئی که اکل از ثمره آن درخت به دنبال داشته، خداوند فرموده «لا تقربا». پس تعبیر «لا تقربا» به این منظور بکار رفته است و الا غرض اصلی، نهی از اکل است و مؤاخذه هم بخاطر اکل اتفاق افتاد. بنابراین منهی^۴ عنه عبارت است از اکل نه قرب.

۱. تفسیر، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۲.

۳. سوره طاهها، آیه ۱۲۱.

آیا این ثمره ای هم دارد؟ اینکه بگوییم منهی^۱ عنه اکل یا قرب است ثمره ای هم دارد؟ البته همانطور که عرض کردم بسیاری از مفسرین این را حمل بر اکل کردند که این نهی در واقع نهی از اکل است لکن باید دید فرق دارد که ما بگوییم نهی از اکل بوده یا نهی از قرب بوده؟

اگر ما بگوییم نهی از قرب است، باید به محض قرب مخالفت محقق می‌شد ولو اینکه اکل هم واقع نمی‌شد. چون اگر منهی^۱ عنه خود قرب باشد و غرض هم مسئله اکل نباشد، به صرف قرب به این درخت، مخالفت تحقق پیدا می‌کند و مؤاخذه باید صورت بگیرد و دیگر اکل نقشی در این میان ندارد. اما اگر نهی از اکل باشد، طبیعتاً مخالفت زمانی اتفاق می‌افتد که اکل صورت بگیرد و مؤاخذه هم بخاطر اکل باشد.

تمام آیاتی که در این رابطه ذکر شده (چه در سوره اعراف و چه در سوره طها) همگی محور مخالفت و مؤاخذه را بردند بر روی اکل. اگر مسئله اکل موضوعیت نداشت، چرا بگوید «فلما ذاقا الشجرة»؟ چرا نگوید فلما قربا؟ همین قدر که نزدیک شدند به درخت، پس «بدت لهما سواتهما». باید به محض قرب اتفاق می‌افتاد در حالی که در این آیات می‌بینیم در چند موضع بر مسئله اکل و اینکه آشکار شدن عورت‌ها به دنبال اکل اتفاق افتاده تأکید شده است.

سوال:

استاد: چرا مجبور باشند؟ یعنی شما می‌خواهد بگویید از آنجا که در قرآن مؤاخذه بر اکل است، نهی از قرب به این دلیل صورت گرفته که خواه یا ناخواه منجر به اکل می‌شده؟

سوال:

استاد: این با ظاهر آیات سازگار نیست. حرف این بود که اگر نهی از قرب بود و اکل هم واقع نمی‌شد باید مؤاخذه می‌شدند در حالی که ظاهر این آیات این است که مؤاخذه بخاطر اکل است و چند نمونه هم عرض کردیم. به هر حال به نظر می‌رسد منهی^۱ عنه در این نهی عبارت است از اکل و علت اینکه صیغه نهی و بمادة القرب بیان کردند، اهمیتی است که این کار از دید خداوند داشته که مواظب باشند این کار را نکنند و حواسشان جمع باشد و البته شواهد و نظائری هم دارد که سخن از اکل و خوردن است اما در عین حال با این لسان بیان شده است. مطلب سوم را انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»